أعوذ بالله سميع العليم من الشيطن الرجيم ، بسم الله الرحمن الرحيم

ان الحمد لله نحمده و نستعينه و نؤمن و نستهديه و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سيئات اعمالنا، انه من يهدی الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادیَ له، و أ شهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له و أ شهد أن محمداً عبده ورسوله.

به محاضره ای دوم از محاضرات مخصوص مرحله ای مکی از سیرت رسول الله (ص) شروع میکنیم. درین محاضره در باره ای وضع دنیا قبل از بعثت رسول الله (ص) صحبت می کنیم. کسی خواهد پرسید که چرا صحبت در باره ای زمان قبل از اسلام؟ یعنی ما در این دروس در باره ای قواعد اسلامی برای بناء أمت صحبت میکنیم. پس چرا در باره ای زمان قبل از اسلام صحبت کنیم؟ می گویم قیمت نور را درک نخواهی کرد تا که تاریکی را ندانی. تنها اشاره به حدیث رسول الله (ص) در صحیح مسلم از عیاض ابن حمار (رض) کافیست. رسول الله (ص) درین حدیث حال زمین را قبل از بعثت خود واضح میسازند. میگویند: اِنَ اللهَ نَظَرَ اِلی أَهلِ الأرضِ فَمَقَتَهُم عَربَهُم و عَجَمَهُم اِلّا بَقَایَا مِن أَهلِ الكِتَابِ. (یعنی الله سبحانه و تعالی به اهل زمین نظر انداخت پس از عرب اش و از عجم اش متنفرشد مگر بقایای از مردم اهل کتاب. او کما قال رسول الله (ص). تخیل کنید حال مردم زمین آنقدر ضایع شده بود به درجه ایکه الله عز و جل آنرا مَقت کرده بود. یعنی شدیداً متنفر شده بود. و به تعبیر ببینید که رسول الله (ص) می گویند: اِلّا بَقَایَا مِن أَهلِ الكِتَابِ. بقایا یعنی آثاری از مردم اهل کتاب که اثر مستقیمی در زندگی مردم ندارد. و این بقایا جماعات نبودند. یعنی طوری نبود که در یک شهری از زمین یکجا بوده باشند. افراد انگشت شماری بودند. مردی در شهری و مردی در شهر دیگری صد ها یا هزار ها میل دور از یکدیگر بودند. بیائید زمان و مکان را به اصول قبل از بعثت رسول الله (ص) ارزیابی کنیم. بیشتر از چهارده صد سال از حالا. و مکان را به اصول مختلف هر منطقه ای روی زمین که معاصر دوره ای رسول الله (ص) بود ارزیابی کنیم. به شرق و غرب میرویم.

بیائید حال مردم را، حال پادشاهان را، حال اخلاق را ببینیم و آنچه را که به نام تمدن های آن زمان مسمی اند ببینیم.

چیز اولیکه در آن زمان توجه را جلب میکند دولت بسیار بزرگی را می یابیم که تقریباً مالک نصف زمین بود. و آن دولت روم بود. دولت بسیار بزرگی بود. الله عز و جل سوره ای از سوره های قرأنکریم را به سوره ای روم مسمی نموده است که در آن قصه ای روم و فارس را ذکر نموده است. غُلِبَتِ الرُّومُ (٢) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (٣) فِي بِضْعِ سِنِينَ. مغلوب شدند قوم روم در نزدیک ترین زمین و ایشان بعد از مغلوب شدن خود غالب خواهند آمد، تا به آخر آیات. قبل از بعثت نبوی دولت روم غربی سقوط کرده بود. دولت رومانی تقریباً سه بر چهار حصه ای اروپا را در بر می گرفت و به دو قسمت تقسیم شده بود. دولت رومانی شرقی که پایتخت آن قُصطَنتینیه بود و پادشاه را قیصر لقب میدادند که در وقت رسول الله (ص) اسم اش هیرَقل بود. و دولت رومانی غربی پایتخت اش روما بود. دولت رومانی غربی سقوط کرده بود و تنها دولت رومانی شرقی باقی مانده بود. در اطراف دولت رومانی وسیع در بین طوایف نصاری اختلافات عقایدی بی معنی وجود داشت. و این اختلافات بسیار خشن بود. دولت شرقی اورتوداکسی بود و دولت غربی کاتولیکی بود.

برای سالها بین شان جنگ ها واقع میشد که در آن هزاران و هزاران نفر از بین میرفت. و آن تا عهد قریب ادامه یافت. و حتی تا بحال در بین قبایل مختلف نصاری اختلافات عقایدی و جنگ ها موجود است. جوانب اخلاقی درین دولت به انهدار شدید روبرو بود. انحلال اخلاقی بسیار زیاد بود. سن ازدواج بسیار زیاد به تأخیر انداخته شده بود یا بکلی از بین رفته بود. همه مردم مجرد ماندن را بر ازدواج ترجیح می دادند بخاطریکه ازدواج کردن بسیار گرانبها بود و مردم همه فقیر بودند. دولت اموال زیاد داشت لاکن همه ای آن در دست چند نفر بسیار محدود بود. برای جوانان امکانیات ازدواج میسر

نبود. و زنا در هر طرف انتشار نموده بود. پس معلوم نبود که که اولاد که است. رشوت با مؤظفِ دولت اصلِ کار شده بود. هر مسأله ای که میداشتند باید رشوت میدادند. مالیات بالای مسکونین مملکت بسیار زیاد و کمر شکن شده بود و فقرا بیشتر از اغنیا مالیات می پرداختند. وحشیگری از حد گذشته بود و از مسابقاتی که در دولت رومانی شرقی معروف بود مسابقه ای برده ها با حیوانات وحشی در قفس های قفل شده بود. و وزیران و امیران برای تماشای آن می نشستند و از این که شیر یا پلنگ بالای انسانی که در قفس با او قید ساخته شده بود غالب میشد و او را می خورد بسیار لذت می بردند.

جنگ های وحشیانه بسیار زیاد بود. مثلاً در جنگی یکی از قیصر های رومان که اسم اش فِسفِسیان بود. این فسفسیان در سنه ای هفتاد میلادی یهودان را در یور شلیمِ قدس برای پنج ماه کامل محاصره کرد که در سپتمبر سنه هفتاد میلادی خاتمه یافت. بعداً شهر قدس سقوط کرد که از شدید ترین شکست ها در تاریخ است. و چرا از شدید ترین شکست ها در تاریخ است؟ تخیل کنید که رومان با یهود چه کردند؟ رومان بالای یهودان امر کردند که اولاد های خود و زن های خود را با دستان خود بکشند. و عجیب اینست که یهودی ها بخاطر بقای حیات خود اطاعت کردند. طبعاً آنها زندگی را از همه مردمان دنیابیشتر دوست دارند. پس اولاد خود و زنان خود را با شمشیر های خود کشتند و بعداً بین هر دو نفر از یهودی ها قرعه می انداختند و هر کس که قرعه را میبرد یهود دیگر را میکشت تا هیچ یکی از آنها باقی نماند به جز از کسانی که بیخانه بودند یا جا های دور زندگی میکردند. پس این بود صورتی از صورت های جنگ رومانی ها.

در دولت رومان سه بر چهارم مردم برده بودند. با برده ها به بسیار صورت غیر انسانی رفتار میشد به درجه ایکه افلاطون به برده ها حق سکونت را برای شهری که خودش در آن زندگی میکرد نمیداد. در

حالیکه آنها مردمِ همان ملک بودند بآنهم هیچ قیمتی نداشتند. پس این صورت دولت رومانی کمی قبل از عهد بعثت رسول الله (ص) بود.

بیائید بطرف شرق برویم و ببینیم که وضع دولت فارس به چه حالت بود. دولت فارس دولتی بود که نصف دیگر زمین در آن زمان در ملکیت اش بود. و در آن بدبختی و رنج با تمام مقیاس ها دیده میشد. بد اخلاقی به درجه ای آخر رسیده بود. ازدواجِ محرم در هر جا منتشر بود. یعنی مرد با دختر خود، با خواهر خود، با مادر خود ازدواج میکرد. حتی بزرگان قوم یعنی کِسره ای فارس خودش که یزدگرد دوم نام داشت با دختر خود ازدواج کرده بود و کمی بعداً دختر خود را قتل کرد. بهرام جبین که یکی از کسره ها بود با خواهر خود ازدواج کرده بود. بعضی شان با مادران خود ازدواج میکردند. این کار در سر تا سر دنیا کار بد محسوب میشد. همه مردم دنیا بر مردم فارس عیب می گرفتند که آنها با محارم ازدواج میکنند. با وجود آنهم آنها این کار را میکردند. در عهد قِباض که یکی از کسره های بزرگ تاریخ فارس بود مردی بنام مزدک ظاهر شد و گفت که مردم در هر چیز برابر هستند. مثل کمونیزم. طبعاً این کلام در ظاهر خوب معلوم میشود. برابر در حقوق، برابر در معامله. نه بلکه برابر در هر چیز حتی در مال و زن. یعنی در هیچ ملکیتی در مملکت احترام نبود. هر چیز برای همه مردم مباح یا رو بود. هر کس در خانه ای کسی داخل شده میتوانست و هر چه که دلش میخواست از مالش و از زنانش می گرفت. پس قوی ها از این قانون بالای ضعفاء استفاده کرده میتوانست. یعنی قوی میتوانست به خانه ای ضعیف داخل شود و مال و زن هایش را ببرد و او چیزی گفته نتواند. در حالیکه ضعیف در خانه ای قوی داخل شده نمی توانست. و ضعیف اعتراض یا شکایت کرده نمی توانست بخاطریکه در بلاد فارس آن جزء دین شده بود. طبعاً مشکلات بزرگ در ملک عام شد و دزدی در هر جای عام شد و کِسره قباض آنرا مبارک می گفت چون آن دین را مزدک برایش وضع کرده بود. پس همه ای مردم دست به فساد میزدند.

اینرا با کسی مقایسه کنید که میآید و می گوید قسم به ذاتی که زندگی محمد در دست اش است اگر فاطمه بنت محمد دزدی کند دست اش را قطع میکنم (ص). مردم معتقد بودند که در خون کِسره ها خون معبود است و آنها فوق بشر و فوق قانون هستند. کسی که نزد کِسره میآمد به سجده باقی میماند تا که برایش اجازه ای بلند شدن را میداد. نزدیک ترین مردم که نزدیک کسره ایستاد می بودند طبقه ای کشیش ها و امیران و وزیران می بود. مردم پائین تر از آنها پنج متر دور تر می بودند و مردم به درجه ای کمتر ده متر دور می بودند و مردم عام و قاصد ها پانزده متر دور می بودند. کسی که با کِسره نزدیک میشد باید قطعه ای از تکه ای سفید نازک را در دهن خود می گذاشت تا نفس های آن شخص حضور پادشاهی را ملوث نسازد.

رسول الله (ص) وقتی که کسی همرایشان دست میداد دست آن مرد را رها نمی کردند تا وقتی که خود آن مرد دست ایشان (ص) را رها نمی کرد. و از او روی خود را نمی گشتاندند تا اینکه خود آن مرد روی خود را نمی گشتاند. و بخاطر تواضع زانوی خود را به زانوی هم پهلوی خود تماس میدادند. این حدیث را ترمذی و ابن ماجه از انس ابن مالک (رض) روایت نموده اند

فرق طبقاتی بسیار زیاد بود و برای انسانیت اهانت بزرگ بود. مردم فارس از اول تا به آخر هفت طبقه بودند. اول طبقه ای اکاسره بود که بلند تر از همه بود. بعداً طبقه ای اشراف، و بعداً طبقه ای رجال دین بود. و بعداً طبقه ای رجال جنگ و رهبران نظامی بودند. طبقه ای پنجم طبقه ای ثقافت بود. مانند نویسنده گان طبیبان و شعرا. طبقه ای ششم زمین داران و رئسای قریه ها و جمع کننده گان مالیه بودند. طبقه ای هفتم بیشتر از نود فیصد از مجموع ساکنین فارس را تشکیل میداد مانند دهقانان، کارگران، تجار، عسکر ها، برده ها و آنها دارای هیچ حقوقی نبودند. در معرکه ها با زنجیر ها بسته می شدند طوریکه می دانید. یعنی در جنگ اُبَلَّه که جنگ اول اسلامی فتح فارس به قیادت خالد ابن ولید (رض) بود، فارس شصت هزار عسکر را با زنجیر بسته نموده بودند. هر ده نفر در یک

سلسله یا زنجیر، حتی که این جنگ در تاریخ بنام ذات سلاسل مسمی شده است. چطور این قیدی ها در زنجیر میتوانند با مردمی بجنگند که خالد ابن ولید (رض) در وصف آنها در پیغام خود برای رهبر أُبلَّه در همان جنگ گفت: مردانی را برایت آورده ام که به همان اندازه ایکه شما زندگی را دوست دارید آنها مرگ را دوست دارند.

چیزی دیگر بسیار زشتی که در سر زمین فارس وجود داشت پرستش آتش بود. یک کسی بنام زردشت درسر زمین فارس ظهور کرد که از فیلسوف های بزرگ به شمار میرفت. نه تنها در فارس بلکه در همه ای عالم عصر خود. یعنی حتی نویسنده ای کتاب صد نفر جاویدان که اسم رسول الله (ص) در کتابش اول است، اسم اش را به درجه هشتاد و نهم در کتاب خود اضافه کرده است. اسمش بخاطری در اواخر کتاب حساب شده است که دیانت اش محلی بود در حالیکه دیانت رسول (ص) و دیانت عیسی (ع) دیانت عالمی است. طبعاً این تشبیه زشتی بین پیغمبران و بین این مرد است. این مرد کسی بود که به مقدس شمردن آتش دعوت میکرد و می گفت که نور الله عز وجل در هر چه که می درخشد و شعله ور است وجود دارد. و ازینرو کار های را که آتش در آن بکار بود حرام قرار داد. پس مردم به زراعت و تجارت اشتغال نمودند و در فارس صناعت نبود. طبعاً آتش برای پرستنده گان خود نه وحی می فرستد و نه منهجی را برایشان وضع میکند. پس مردم بر حَسب هوای خود هرچه را که خواستند شرع نمودند و فساد در سر زمین فارس عام شد. پس این بود وضع مملکت بزرگ دیگری که با دولت رومانی در حکومت نمودن بالای جهان شریک بود.

بیآئید دوباره به اروپا برگردیم تا به ممالک شمالی آن مثل انگلستان، اسکندنافیا، سویدن و دنمارک و فنلد و آلمان نظر بیاندازیم که خارج از دولت رومانی بودند. مؤرخ فرانسوی رینو، شاهدی از خود شان شهادت میدهد. میگوید: اروپا از عیب ها و گناه ها مملوء شده بود. و از نظافت و عنایت و توجه انسان فرار کرده بود. و جهل و عقب ماندگی عام بود و ظلم و آزار رواج شده بود. بیسوادی به

درجه ای انتشار یافته بود که امیران افتخار میکردند که خوانده نمی توانند. علما در این ممالک در اهانت شدید بسر می بردند. آنرا به دینی مقایسه کنید که اولین کلمات اش اِقرأ بود طوریکه الله عز وجل فرموده است.

اروپا در چنین حالی بود و این کلام از مؤرخ فرانسوی رینو است. صحنه برای جنگ ها و اعمال وحشی بود. گُستاف لبون در کتاب خود (تمدن عرب) در وصف وضع اروپا می گوید: گوش کنید که چه می گوید: در اروپا یک اندازه مَیل بر علم پیدا نمی شد مگر بعد از قرن یازدهم و دوازدهم میلادی. و آن چهارم و پنجم هجری بود. گُستاف لبون می گوید و آن وقتی بود در بین مردم کسانی ظهور کردند که می خواستند از جهل خود را نجات بدهند. پس روی خود را بطرف مسلمانان گشتاندند که یگانه أئمه یا پیشتازان بودند. این گفتار گُستاف لبون در کتاب اش (تمدن عرب) است. و این گفتار چهار یاپنج قرن بعد از نزول وحی به رسول الله (ص) به کلمه ای اِقرأ یا بخوان گفته شده است. پس تخیل کنید که وضع اروپا چهار یا پنج قرن پیش از آن به چه حالت بوده. مؤرخ اندلسی بنام صاعد کتابی نوشته است بنام طبقات الأُمم ،کتاب خوبی است. در آن وصفِ حال ممالک را در زمان خود کرده است. متوجه باشید که صاعد در قرن پنجم وفات کرد. در سال ۴۶۲ه در طُلَیطِله فوت کرد. او حکایت بلاد شمالی اروپا یعنی اسکندنوفا راکه دنمارک، سویدن و ناروی و فنلند امروزی است میکند و می گوید: قومی بودند مشابه به حیوان و آن از فرط دوری آفتاب از سر شان بود. پس ازینرو مزاج شان سرد بود و اخلاق شان نا بالغ و ردئ بود. و مو هایشان روی های شان را پوشانیده بود. پس دقت افهام شان منهدم شده بود و جهل و کُندی بالایشان غلبه کرده بود و ابلهی شان معلومدار شده بود. این کلام در قرن پنجم هجری بود. یعنی وضع مردم آنجا از پنج قرن پیش از ظهور رسول الله (ص) به این حالت بوده است. دریا نورد اندلسی ابراهیم طرطوشی در وصف مردم جلیقی ها که در شمال هسپانیه بودند می گوید: آنها اهل غدر و پستی اخلاق هستند

نظافت خود را متوجه نمی باشند و غسل نمی کنند مگر سال یکبار یا دو بار و با آب سرد. لباس های خود را از وقتی که می پوشند تا وقتی که پارچه پارچه شود نمی شویند. بر زعم اینکه کثافتی که از عرق شان به بدن هایشان جاری میشود بدن هایشان را صحت می بخشد.آنرا با دینی مقایسه کنید که امر میکند به پنج وقت وضوء در روز و غسل جنابت و روز جمعه و در عید ها. و از نماز جماعت اجتناب میکند در حالیکه افضل عبادات است اگر سیر و پیاز خورده باشی. تخیل کنید و ببینید به احترام انسان بر انسان. و ببینید که الله عز و جل چقدر بالای بنده های مؤمن خود کریم است.

ابن فضلان مسافر دریایی مسلمان قرن چهارم هـ روایت می کند از آنچه که خودش در مرگ شخص بزرگی در اروپا آنرا مشاهده کرده است. پس کنیزی آورده شد تا همرایش بمیرد. شراب نوشید و رقص کرد و حرکات معینی را انجام داد بعداً گردنش را با ریسمان بسته کردند. بعداً زن پیری را پیش کردند بنام فرشته ای مرگ و در دست اش خنجر بزرگی بود که با آن در سینه ای کنیز بیشتر از یکبار میزد. و مردان با ریسمان او را خفه میکردند تا مرد و او را سوختاندند. و با صاحب مرده اش او را یکجا دفن کردند. و آن کار را برای احترام صاحب آن کنیز می کردند طوریکه آنها فکر می کردند. این کلام در قرن چهارم هـ بود. تخیل کنید به آنچه را که اسلام آورد و تعجب کنید. در صحیح مسلم از ابو هریره (رض) آمده است که رسول (ص) فرمود: کسی که با سلی یا طور دیگری مملکوک خود (یعنی برده یا کنیز) خود را بزند پس کفاره ای آن این خواهد بود که او را آزاد کند.

وضع در مصر در آن زمان به چه حالت بود؟ مصر از وقت شکست کلوپاترا بدست اوکتافیوس در سال ۱۳۰ قبل از میلاد توسط رومان اشغال شده بود. یعنی مصر بیشتر از پنج قرن توسط رومان اشغال شده بود. اشغال مصر در سال ۴۷۶ میلادی خاتمه پیدا کرد وقتی که دولت رومانی غربی سقوط کرد. لاکن دولت رومانی شرقی مصر را سریعاً در حوالی صد سال قبل از ولادت رسول الله (ص) اشغال کرد. دولت رومانی (شرقی اش یا غربی اش) با اهل مصر چه میکردند؟

مصر را دولت رومانی مخزن احتیاجات غذایی خود ساخته بود. اقتصاد مصر شدیداً ضربه خورده بود و حالت علمی و اجتماعی مصر هم شدیداً ضربه خورده بود. مصری ها سُلطه یا کنترول مصر را بکلی از دست داده بودند. لاکن می خواستند که بعضی کسان از مصری ها را بصورت ظاهری در قدرت نگهدارند تا مردم را از انقلاب علیه ایشان جلو گیری نموده باشند. لاکن در واقعت تمام حکومت و تمام اداره در دستان رومان بود. مالیه های سنگین را بالای مردم فقیر مُعدم مصر فرض نموده بودند. مالیه عمومی بالای افراد، مالیات بالای صنعت ها، مالیات بالای زمین ها، مالیات بالای مواشی، مالیات حتی در فروشات، مالیات بالای رفت و آمد، اگر می خواستی که از شهری به شهر دیگری بروی باید مالیه بپردازی. مالیات حتی بالای اثاثه ای منزل، هر چه که در خانه داری باید مالیه ای آنرا بپردازی. بلکه مالیات از زنده ها به مرده ها تجاوز کرده بود. تخیل کنید، به دفن کردن مرده اجازه داده نمی شد تا که مالیه ای معینی برای آن نمی پرداختند. بالای این همه تعذیب تعذیبی دیگری برای مخالفت با دین بود. پس همه ای مردم تحت ظلم اورتوداکسی نصرانی قرار داشتند.

بیائید به چین برویم که ایام رسول الله (ص) وضع در آنجا چگونه بود. در آن چهار ادیان موجود بود. یکی آن بنام لاوتسو بود که دین نظری و غیر عملی بود یعنی دوری کامل از زنان و زهد کامل در دنیا و انعزال کامل از مجتمع. کانفیشیوس از فیلسوف های چین بشمار میرود. دیانت کانفیشیوس دیانت مادی و دارای قوانین و قواعد و تجاربی بود. و به این اشاره میکرد که زندگی به صفت عام چیزی بد است و از ناحیه ای عبادت آزاد هستی هر چه را که پرستش میکنی. دلت آتش را پرستش میکنی یا درخت را. کانفیشیوس در آن دخالت نمی کرد.

دیانت سوم دیانت بودا بود. تعلیم اخلاقی معین داشت ولاکن در آنهم انعزال یا ترک دنیا و دوری از مجتمع وزهد در زندگی زیاد بود. چندی بعد بودا از مُشَرّع یا شریعت کننده رسماً به معبود تبدیل شد. بت هایش بوجود آمد و پرستش اش شروع شد. برای سالها حتی تا بحال. نویسنده ای کتاب بزرگترین

صد نفر که اسم محمد (ص) در آن کتاب اول است بودا را در درجه ای پنجم و کانفیشیوس را در درجه ای ششم گذاشته است. و مؤلف کتاب تردد نکرده است که با وقاحت بگوید که دلیل اینکه بودا پنجم شده است تنها اینست که پیروانانش نسبت به پیروانان محمد (ص) و عیسی (ع) کمتر است. و اگر چنان نمی بود اسم اش مستحق درجه ای اول می بود. تخیل کنید که مقیاس ها چقدر نزد مردم مختل است و ما معتقد برین هستیم که آن کتاب کتابی خوبی است.

هند، معبود ها در هند به بد ترین شکل کثرت داشت. هر چیز در هند پرستش میشد. بت برای هر چیز، اشخاص پرستش میشد. کوه هاپرستش میشد. دریا ها پرستش میشد. مثلاً دریای گنگا نزدشان مقدس است و آنرا می پرستند. معادن پرستش میشد. و مشهور ترین معادنی راکه پرستش می کردند معادن طلا و نقره است. آلات جنگ را پرستش می کردند. آلات نوشتن را پرستش میکرند. قلم را پرستش می کرند. کتابچه را پرستش می کردند. اجرام سماوی را پرستش می کنند و حیوانات را. و حیوانی که از همه بیشتر پرستش می شود گاو است. و طبعاً با تأسف تا به حال پرستش میشود. و سبحان الله، در حالی که علمای کمپیوتر و علمای ذروی و طِب و مهندسین هستند ولی چه را پرستش می کنند؟ گاو را پرستش می کنند. نه تنها گاو بلکه همه حیوانات در هند پرستش میشود. به درجه ایکه در وقتی از اوقات و آن وقت نزدیک است موش را پرستش می کردند. به درجه ایکه موش آنقدر زیاد شده بود که مزرعه های هند را می خودند.

شهوت جنسی در بلاد هند عام بود. کاهن هایشان بد ترین انواع فواحش را در معبد ها انجام می دادند. و آنرا از دین محسوب می کنند که به معبود خود بواسطه ای این فواحش نزدیک میشوند. فرق طبقاتی هم بصورت بسیار قبیح در هند وجود داشت. مردم را به چهار طبقه تقسیم نموده بودند. طبقه ای براهمه که حاکمان و کاهنان یا مذهبیان بودند، طبقه ای شِطری که افراد جنگ هستند، و طبقه ای ویش و آنها تجار و اغنیا هستند، و بعداً طبقه ای چودر یعنی طبقه ای منبوذة حتی معنی کلمه ای

چودر منبوذیین یا رانده شده گان است. این طبقه برادانم نزد شان پست تر از حیوانات و سفله تر از سگ ها است. قانون در باره شان تصریح میکند، توجه کنید این قانون برایشان نَص ونوشته شده است. قانون در باره شان تصریح میکند که خدمت کردن برای برهمن توسط چودر بدون اجرت سعادت چودر است. اینرا برادرم مقایسه کن به آنچه که ابن ماجه از ابن عمر (رض) روایت نموده است که رسول الله (ص) فرمودند: اجیر را اجرت اش را بدهید قبل از اینکه عرق اش خشک شود.

اگر چودری برهمنی را بزند دست اش بریده میشود. و اگر او را دشنام بدهد زبانش بریده میشود. اگر ادعا کند که او را علمی را آموزانیده است روغن جوش برایش نوشانیده میشود. و توجه کنید که این قانون دیگر چه می گوید! می گوید کفاره ای قتل سگ و پشک و بوم با کفاره ای قتل چودری یکسان است. این وضع بلاد هند بود.

و ما احیاناً در کتاب ها می گوئیم که تمدن هند اینطور و آنطور بود. زن در مجتمع هندی احیاتاً دو شوهر میداشته باشد و در منزلت منزلت کنیز را دارد حتی اگر زن کسی هم باشد.حتی اگر زن شخص شریفی هم باشد. مرد در هند احیاناً وقتیکه قمار را میبازد زن خود را قمار میزند. تخیل کنید، ممکن او را در قمار ببازد. آنرا برادرم به کلام رسول (ص) مقارنه کنید اِستَوصُوا بِنِساءٍ خَیراً. یعنی با زنان رویه خوب کنید. اَلنِّساءُ شَقائِقُ الرِّجَالِ خَیرُکُم خَیرُکُم لِأَهلِهِ... زنان خواهرانِ مردان است بهترین تان بهترین تان با زنان تان هستید. و بیشتر از آن.

خوب، درین حال بد این جهان یهود کجا بود؟ یهود متهدین زندگی میکردند. در آسیا، در اروپا، در افریقا در هر منطقه در هر زمان میزیستند. طبعاً هیچ کسی از بشر توان معاشرت و همزیستی با یهود را ندارد. در لحظات ضَعف خیانت و نفاق و رخنه یابی و فریب و دروغ، و در لحظات قدرتمندی تَجَبُّرٌ و تکبر و ظلم و وحشی گری و سود خوری و فتنه و دسایس. یعنی اشیایی که همه ای ما در باره ای یهود میدانیم. یهود در آنزمان در شام تمرکز نموده بودند. در سال ۶۱۰ میلادی، بعد از دو یا سه

سال از بعثت رسول (ص) جنگ بزرگی بین فارس و روم واقع شد که الله عز و جل در کتاب کریم خود آنرا ذکر فرموده است وقتیکه الله عز و جل فرمود: غُلِبَتْ ٱلرُّومُ. مغلوب شدند قوم روم (الروم ۲) و فارس بالای رومان پیروز شد. و یهود در بلاد شام زندگی میکردند. و بلاد شام طبعاً تحت دولت رومانی بود. یهود از رعیت دولت رومانی به قاتلین و خون ریزانِ کشیش ها و رهبان های نصاری موجود در بلاد شام تبدیل شدند. و برایشان برای مدت زمانی شوکت پیدا شد. چند وقت بعد رومان بالای فارس پیروز شد. وَهُمْ مِنْ بَعْدِغَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ. و ایشان بعد از مغلوب شدنِ خود غالب خواهند آمد. (الروم ۳) یهود خود را جمع نمودند و نزد هیرَقل رفتند و برایش قربانی را پیش کردند و برایش زاری نمودند و پشتیبانی کامل و تابعت خود را در حکومت اش ظاهر نمودند. هیرقل قبول کرد و برایشان عهد امن را داد. لاکن رهبان های شام بعداً نزد هیرقل آمدند و به او ذکر کردند که یهود در وقت شکستِ رومان با آنها چه کرده بودند. هیرقل قهر شد و میخواست که یهودان را معاقبت کند لاکن عهدی که برایشان داده بود او را ازین کار مانع شد. پس رهبان نصاری نزدش آمدند و گفتند پروای عهد را نداشته باش و آنها را قتل کن مشکلی نیست. طبعاً رفیق ها و همنشینان بد، پس هیرقل قبول کرد و آنها را عذاب شدیدی چشانید و هیچ یک از آنها بدون جزا نماند بجز از آنهایکه از شام فرار کردند.این دشمنی شدید بین یهود و نصاری واضح است. طبعاً نصاری یهود را از زمانی بد می بینند که ادعا کردند که یهود مسیح (ع) را قتل کردند.وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَاصَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ. و نه کشته اند او را نه بردار کرده اند او را و لیکن مشتبه شد بر ایشان.

(النّساء ۱۵۷) جنگ شدیدی بین یهود و نصاری بود. حتی در عهد عمر (رض) وقتیکه قدس در سنه ای شانزدهم هجری فتح شد. نصاری شرط گذاشتند که یک یهودی هم یک روز در قدس نباشد. و عمر ابن خطاب (رض) این عهد را برایشان دادند. لاکن سبحان الله حالا اتفاق یهود با

امریکا و انگلستان و فرانسوی ها و غیر شان را می بینیم. چرا؟ بخاطریکه معرکه ای ایشان یکی است و آن معرکه بر ضد اسلام است.

یهود در زمان رسول (ص) در مدینه ای منوره. و در شمال مدینه ای منوره در خیبر متمرکز بودند. و بر عادت خود قومی بودند در طبع غلیظ، سنگدل و دارای اخلاق منحرف. در سود خوری زندگی میکردند و فتنه ها و جنگ ها را شعله ور می ساختند تا سلاح بفروشند. و با فضایح اخلاقی سر و کار داشتند. و با کتاب های تحریف شده ای خود و افکار گمراه کننده ای خود بالای جاهلان سیطره یا کنترول داشتند. پس این حال یهود در زمینِ آن زمان بود.

مملکت دیگری در زمین موجود بود و آن حبشه نام داشت که امروز ایتوپیا نام دارد. و بر نصرانیت بود که آنهم تحریف شده بود. از چوکی اسکندریه متابعت میکرد. یعنی مثل دیانت مصری. اعتقاد داشتند که مسیح خدا است یا پسر خدا است و طبیعتِ بشری ندارد. زندگی ایشان به اندازه ای بزرگی ابتدائی بود. در حالیکه قدرت و لشکر و سلاح داشتند. در زمان رسول الله (ص) و بعد از بعثت مردی بالایشان حکمران بود که در نزدش بالای هیچ کسی ظلم نمی شد. اسمش نجاشی اسحمه بود. نجاشی لقب است و اسم نیست. یعنی مثلیکه پادشاهِ فارس لقب اش کسره بود و لقب پادشاه روس مُقَیصَر بود. لقب پادشاه حبشه نجاشی بود. پس این بود وضع بلاد حبشه و آنرا برای اهمیت آن در سیرت ذکر کردیم طوریکه بعداً خواهد آمد.

و دیگر اینکه در دو امریکا ها وضع چگونه بود اگر کسی بپرسد. طبعاً این ممالک در آن زمان در طفولیت تمدن خود بودند و بکلی در زندگی ابتدائی بسر میبردند و ساکنین آن امریکایی های اصلی بنام سرخ پوستان بودند و طبعاً در حرکت دنیا هیچ نوع نقشی در آنزمان نداشتند.در زمان رسول الله (ص) وضع در بلادمختلف همین طور بود.

وضع در جزیره ای عرب قبل از بعثت چطور بود؟ در آن بت پرستی بطور افراطی بود.و با وجود ایمان این مردم به الله عز وجل مگر اینکه این بت هارا شفاعت گران و واسطه می گرفتند. مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى. و گفتند عبادت نمی کنیم ایشان را مگر برای آنکه نزدیک سازند به خدا. (الّزمر ۳) و بعد از ایامی به این اعتقاد نمودند که این شفاعت کنندگان در نفع دادن و ضرر رسانیدن دارای قدرت ذاتی هستند. پس مستقیماً به پرستش شان رو آوردند. هر قبیله ای از خود بُتی داشت. و در هر شهر بتی موجود بود. مثلاً بزرگ ترین بت مکه هُبِل بود و بزرگ ترین بت طائف لات بود. احیاناً در هر خانه ای یک بت میبود. به اندازه ایکه تجارِ بت ها و صنعتگر بت ها هم وجود داشت. در خود کعبه سیصد و شصت بت بود. تخیل کنید، در شریف ترین نقطه ای زمین سیصد و شصت بت بود که عوض الله عز و جل پرستش میشدند. عَمر ابن الجَموح (رض) که صحابه بود در جاهلیت اش بتِ چوبی را که با دست خود درست نموده بود پرستش میکرد.

ادوار اخلاقی در جزیره ای عرب بسیار زشت بود. نوشیدن شراب به درجه ای آخر رسیده بود. حتی در اشعار بزرگ نوشته میشد و مجالس آن با دقیق ترین تفاصیل توصیف میشد با وجود اینکه آن باعث بسیاری از نزاع ها و جنگ ها بین مردم میشد. قمار هم بسیار زیاد منتشر شده بود و بغض و عداوت را بین مردم انداخته بود. ازینرو پروردگارِ ما در کتاب کریم خود میفرماید: إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ. جز این نیست که می خواهد شیطان که بیاندازد در میان شما دشمنی و نا خوشی به سبب خمر و قمار. (المائدة ۹۱) سود از معاملات اساسی جزیره ای عرب بود. و می گفتند بیع مثلِ ربا است. زنا در مجتمع های عرب قبل از اسلام صورت های بسیار زشت و شرمناکی داشت. عایشه (رض) وصف انواع نکاح در جاهلیت را میکند طوریکه در صحیح بخاری آمده است. توجه کنید که چقدر زشت بود. اولش نکاح معروف امروزی است. مردی از مردی دخترش را طلبگاری میکند و او را تصدیق میکند و با او نکاح میکند. این ازدواج طبیعی است و این

یک صورتِ آن بود. لاکن صورت دوم بسیار شرم آور است. نکاح دیگر طوریکه عایشه (رض) میفرماید. مردی وقتیکه زن اش از طَمث یا حیض خودپاک شد به زن خود میگوید ترا نزد فلان میفرستم. پس از او استبضاع کن و شوهرش از او دست میکشید و به او هرگز دست نمی زد تا وقتیکه حمل اش از آن مردی که از او استبضاع نموده بود معلوم می شد. و بعداً اگر شوهرش می خواست با او یکجا می شد. و این را بخاطر آن می کردند که طفل از خانواده ای نجیب به دنیا بیآید. این نکاح بنام نکاح استبضاع یاد میشد. تخیل کنید، طبعاً این قانون موافق هوای ارباب ها و باداران است که با چنین مفاسد زندگی میکردند و اسلام آمد و این امور را حرام نمود. پس ازین خاطر عداوت بین اسلام و آنها شدید بود بخاطریکه این شهوات و مفاسد را بالایشان حرام ساخت.

نکاح سوم که عایشه (رض) در وصف آن میفرماید: نکاحی بود که گروهی ده نفری جمع می شدند و با یک زن مجامعت می کردند. و وقتیکه زن حامله میشد نزد یکی از آن مردان میرفت و می گفت این طفل از تو است. و آن مرد از قبول کردن آن امتناع کرده نمی توانست. این بود نکاح سوم. نکاح چهارم چطور بود؟ مردان زیادی بر زنی داخل می شدند و هیچ ممانعتی نبود یعنی در بدل پول بود. در دروازه های خود بیرق ها را نصب میکردند. و در تاریخ به بیرق های سرخ مشهور است. پس هر کسی که می خواست داخل شده می توانست و اگر یکی از آنها حامله میشد و حمل اش وضع می شد همان مردان نزدش جمع می شدند و قافه را میآوردند. قافه مردانی بوند که می توانستند طفل را از طریق شباهت با پدرش تمئیز کنند. بعداً طفل را به کسی میدادند که با او شباهت میداشت. و او اولادش نامیده می شد و از آن امتناع کرده نمی توانست.

پس وقتیکه رسول (ص) به بعثت رسیدند طوریکه عایشه (رض) میفرماید همه نکاح های جاهلی را از بین بردند مگر نکاح امروزی را. عادت دیگری که از شرمناک ترین عادات جزیره ای عرب بود عادت زنده دفن کردن دختران بود. این کار را بخاطر سبب های زیادی می کردند. مهمترین سبب آن فقر بود

طوریکه الله عز و جل در کتاب کریم خود فرموده است:وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ. و مکشید اولاد خود را از ترس تنگ دستی. (الإسراء ۳۱) (یعنی از ترس فقر) و همچنان احیاناً از ترس عار و احیاناً بخاطر عیب های خلقی یا رنگ پوست که دخترش سیاه است.

و دیگر اینکه ادعا میکردند که ملایک دختران خداوند هستند.(پاک است سبحانه و تعالی از آنچه که می گویند). پس می گفتند دختران را به الله بدهید که او حق اولیت را بر ایشان دارد. الله عز و جل در کتاب کریم خود میفرماید: وَ إِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ (۸) بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (۹). و وقتیکه دختری را که زنده در گور کرده بودند پرسیده شود، به کدام گناه کشته شد (التّکویر ۸-۹)

تعصب قبایلی و جنگ های دوامدار بین قبایل امرِ بسیار طبیعی بود و غیرت بر بیگانه عادت بود حتی بعض شان می گفتند. (و احیاناً علی بکرٍ اخینا اذا لم نجد الا اخانا). یعنی اگر جنگ میسر نشود با برادر خود جنگ میکنیم. مثلاً جنگ بسوس مشهور است. رئیس قوم بنوبکر شتر بسوس بنت مُنقِض را زد. پس شیر اش با خونش مخلوط شد پس مردی از قبیله ای دیگری مردی را قتل کرد و جنگ بین بکر و تَغلِب برای چهل سال ادامه یافت تا که فنا شدند. بخاطریکه یک نفر شتر دیگری را زده بود. این بود وضع در جزیره ای عرب. و وضع بد تر از آنست که در یک محاظره وصف آن تمام شود. و حال دنیا را هم در آن زمان دیدیم. در تمام این زمین بجز از تعداد نادری دیگر کسی بر حق استوار نبود.

مثلاً حدیث سلمان فارسی (رض) آنرا واضح میسازد طوریکه در مُسنَد امام احمد ابن حنبل (رح) آمده است. در این حدیث سلمان فارسی (رض) قصه ای خود را در باره ای ایمان حکایت میکند که چطور او یک مجوسی بود و آتش را پرستش میکرد. بلکه خادمی را برایش گرفته بود که همیشه آتش را شعلور نگهدارد و نگذارد خاموش شود. بعداً نمازی را از نماز های نصاری شنید و آنرا پسند کرد و از اصل این دین پرسید. و از مُلک خود فرار کرد که قصه اش دراز است. ملک اش اصفهان

است در ایرانِ این زمان. از اصفهان به شام فرار کرد تا نصاری را پیدا کند. در آنجا از با فضیلت ترین اشخاص این دین پرسید. پس مردم او را به أُسقُف الکَنیسة رهنمائی کردند. پس نزدش رفت و مدتی با او زندگی کرد. لاکن دریافت که او آدم بدی است. مردم را به صدقه دادن امر میکند و در آن ایشان را تشویق می کند لاکن وقتی که آنرا جمع میکرد همه ای آنرا برای خود جمع میکرد تا اینکه هفت قِلال از طلا و نقره شده بود. سلمان می گوید بغض شدیدی علیه او برایم پیدا شد. طبعاً صدمه ای بزرگی است که او از آخر ملک ها از فارس نزد این مرد آمده و دریافت که او اینقدر آدم بدی است. بعداً آنمرد مُرد و سلمان موضوع اش را برای مردم افشاء نمود و ثروت ها را خارج کردند و مردم بالای اُسقُف قهر شدند و مرده اش را پارچه کردند و او را سنگسار کردند.

بعداً طوریکه سلمان می گوید مردی دیگری را نزدش آوردند و آن مرد بزرگ و تقی وَرِع بود پس سلمان او را بسیار دوست داشت و مدتی در پهلویش زندگی کرد ولی مرگ اش نزدیک شد پس سلمان برایش گفت میدانی که به امر الله چه بالایت آمدنیست. پس مرا بسوی چه کسی وصیت میکنی؟ گفت ای پسرم!(توجه کنید به اسقف صالح) گفت ای پسرم! واللهِ هیچ کس امروز عالمتر به آنچه که من بر آن بودم نیست. مردم هلاک شدند و تبدیل شدند و هر چه را که بر آن بودند ترک کردند بجز از یک شخص در موصِل. یعنی در تمام روی زمین فقط یک نفر صالح را در موصل در عراق می شناسم و بس و او فلان است. و او بر آن است که من بودم. پس نزد او برو که در همه ای شام مردی برحق نیست.

پس سلمان نزدش رفت و نزدش برای مدتی باقی ماند. مثل دوست خود او آدم خوبی بود. بعداً مرگ اش نزدیک شد پس سلمان از او پرسید به چه کسی مرا وصیت میکنی؟ گفت واللهِ هیچ مردی را نمی شاسم که بر آنچه ما بودیم او هم باشد مگر نصیبیین. (خلاصه در ملک دیگری) و او فلان است پس نزدش برو. وقتیکه فوت کرد سلمان نزد نصیبیین رفت. طول زندگی خود را در پیدا نمودن

حق گذشتاند (رض). از ملکی به ملک دیگر رفت تا اینکه الله عز و جل را بر حق اش پرستش نماید. در نصیبیین با آن مرد مدتی زندگی کرد و او مردِ صالح بود. بعداً مرگ اش قریب شد. پس سلمان از او پرسید به چه کسی مرا وصیت میکنی؟ گفت پسرم نمی دانیم اگر دیگر کسی بر امر ما باقی مانده باشد مگر مردی در عَموریه که حالا در ترکیه بالای سوریه است. پس نزد او برو.

سلمان میگوید: پس نزد مرد در عموریه رفتم و او مردی بر هدایت رفیقانش بود. سلمان میگوید: پس کمی کسب و کار کردم تا که چند گاوی و یک بره ای بدست آوردم. بعداً مرگ آن مرد نزدیک شد. پس سلمان از او پرسید به چه کسی مرا وصیت میکنی؟ گفت پسرم نمی دانیم که کسی دیگری بر آنچه که ما بر آن بودیم موجود باشد که من ترا نزدش بفرستم. ولاکن وقت نبی رسیده است که بر دین ابراهیم مبعوث خواهد شد (ع) که در سرزمین عرب بر خواهد آمد. و در بین سرزمین حَرَّتَین مهاجر خواهد شد که در بین آن درخت خرما خواهد بود. در آن علاماتی است که پنهان نمی شود. از هدیه می خورد و از صدقه نمی خورد. در بین شانه هایش مُهر نبوت است. پس اگر توانستی که به آن بلاد بروی این کار را بکن. سلمان گفت بعداً آن مرد فوت کرد.

بعداً سلمان (رض) برای مدتی در عموریه باقی ماند و در جستجوی طریقی بود که بواسطه ای آن به سرزمین عرب برسد. تا که با جماعتی از تجار سر خورد. سلمان میگوید: برایشان گفتم مرا به سرزمین عرب ببرید و من این گاو ها و بره ای خود را برایتان می دهم. گفتند درست است. یعنی هرچه را که داشت برایشان میداد تا که به این دین برسد. پس آنرا برایشان داد و گفت مرا به وادی قُرا ببرید. وادی قرا در شمال مدینه ای منوره است. سلمان میگوید: بالایم ظلم کردند و مرا به یهودی ای بطور برده فروختند. سلمان پسر یکی از رئیس های قریه در فارس بود. پس حالا برده شد. سلمان میگوید: وقتیکه من نزد او بودم پسر کاکایش از مدینه از بنی قُرَیضه آمد و مرا به مدینه برد. متوجه باشید به کلام سلمان! واللهِ همین که آنرا دیدم. به آنچه که دوست ام وصف آنرا نموده بود آنرا

شناختم. پس در آنجا اقامت کردم و الله رسول خود را مبعوث کرد. پس هر چندی که در مکه اقامت نمود اقامت نمود. ذکرش را نشنیدم باوجود آنکه مزدور کار بودم. بعداً به مدینه مهاجرت کردند (ص). پس والله من در بالای درخت بودم و در آن کار می کردم. و مالک ام نشسته بود و پسر کاکایش آمد و برایش گفت: خدا بنی قَیله (یعنی أَوس و خَزرَج) را قتل کند که در قُبا جمع شده اند. با مردی که او را از مکه آورده اند به زعم اینکه او نبی است. سلمان میگوید: توجه کنید! وقتیکه آنرا شنیدم مرا عُرَوَة یعنی لرزه ای شدید گرفت تا این که فکر می کردم که بالای مالک خود خواهم افتاد. پس از درخت پائین شدم. و به پسر کاکایش گفتم: چه می گویی؟ چه می گویی؟ پس مالک ام قهر شد و سلی محکمی مرا زد و گفت ترا به این چه مربوط؟ برو کارت را کن. پس گفتم چیزی نه چیزی نه. تنها میخواستم بدانم که چه گفت. بعداً قصه ای اسلام آوردن اش با رسول الله (ص) شرین است لاکن حالا مجال ذکر آن نیست.

این قصه شهادت میدهد که درخشش نور در زمین بسیار محدود بود. نه شهری بود و نه قریه ای بلکه چند فردی بود. سلمان (رض) همه آن مسافات را برای جستجوی یک نفر طی نموده بود. از اصفهان به شام و به موصل و به نصیبین و به عموریه به رِق در وادی قُرا. بعداً به رِق در مدینه جائیکه رسول (ص) آمدند. اگر سلمان به حال خود در بلاد فارس راضی می بود تا آخر زندگی خود پهلوی آتش می نشست. و همه ای چوب ها را می کند و می سوختاند. پس چه وقتی که آنرا ضایع میکرد و چه زندگی که آنرا هدر میکرد. لاکن سبحان الله سلمان وقتی که مسلمان شد از بزرگترین مردان روی زمین شد بلکه رسول الله (ص) بیشتر او را بلند بردند و گفتند سلمان از اهل بیت ماست.

این وضع عالم بود بصفت عام. وضع مکه از آن بیشتر فرق نداشت. بر دین صحیح کسی نبود مگر بسیار تعداد کم. یعنی مثلاً زید ابن عَمرو ابن نُفَیل پدر سعید ابن زید (رض) صحابه ای رسول الله(ص). زید ابن عَمرو بر ملت ابراهیم (ع) بود. همچنان بطور مثال ورقه ابن نَوفَل در دین نصرانیت

بود. در تمام روی زمین جز اینها دیگر کسی بر حق ایستاد نبود. به حالتی که همه مردمانِ زمین در آن زمان بودند. ببینید، به پستی اخلاق ببینید. معیار ها و عادات و علاقات و عقاید و هر چیز. تاریکی ها یکی بالای دیگر. در اینجا می توانید قیمت نوری که الله عز و جل بالای زمین با بعثت رسولِ حبیب محمد (ص) نازل نمود بدانید. قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ (١٥) يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (١٦) ای اهل کتاب هر آئینه آمد به شما از جانب خدا نوری و کتابی روشن (یعنی قرأن). به سبب آن دلالت می نماید خدا کسی را که طلب رضای او کرد بسوی راه های نجات و بیرون می آورد ایشان را از تاریکی ها بسوی روشنی بأرادهٔ خود و دلالت می کند ایشان را بسوی راه راست. (المائده ١٥- ١٦)

واضح است که زمین در آن وقت به اسلام احتیاج داشت. به وحی آسمانی احتیاج داشت. به هدایت به طریق مستقیم احتیاج داشت. در زمانی که راه های تاریکی ها به هر طرف تقسیم شده بود. به اندازه ای که حصار نمودن آن نا ممکن شده بود. آن بیشتر از چهارده صد سال قبل بود. پس زمان ما چگونه است ؟ آیا زمین حالا در زمانِ ما به اسلام احتیاج دارد طوری که قبل از بعثت رسول الله (ص) به آن احتیاج داشت؟ آیا حال أمت های مختلف در زمین به تقویم (یعنی تصحیح) الهی و تهدید ربانی و هدایت سماوی و شرایع اسلامی احتیاج ندارد؟ وضع جهان در زمان ما شدیداً شباهت دارد به وضع جهان قبل از رسول الله (ص). جرایم اخلاقی و انحراف سلوک به درجه ای بیشرمانه ای رسیده است. مردمانی بطور کامل در شهوت جنسی و برهنگی بسر می برند. معادل ملی زنا در امریکا در سن قبل از هجده سالگی به پنجاه و پنج فیصد رسیده است. در انگلستان به شصت و پنج فیصد و در جهان اسلام معادلات زنا به ارتفاعات خوفناکی رسیده است. لاکن الحمد لله مجتمعاتِ مسلمانان هنوز هم به علنی نمودن چنین فواحش اجازه نمی دهند لاکن موجود است. و

تمام برهنگی ها در وسایل اعلام یعنی اعلانات و در سرک ها و در پوهنتون ها ودیگر جاها است. ما در باره ای حوض های آب بازی و هوتل ها و عروسی ها صحبت نمی کنیم. بلکه در باره ای سرک ها و پوهنتون ها صحبت می کنیم. دشمنی در جهان بصورت ملحوظ ازدیاد یافته است. جرایمِ وحشت گری ها مانند قتل و اغتصاب و دزدی و اخطتاف به شکل شرم آوری منتشر شده است. تعذیب در زندان ها و قتل جمعی به سرعتِ شدید منتشر می شود. جنگ های ظالمانه و خوردن مال مردم در همه کنار و گوشه های جهان ظاهر و رواج‌شده است. و با تأسف زیاد عالم اسلام در بیشتر از همه مناطقِ دیگر درین جنگ ها و این ظلم ها دخیل است. و ظلم بیشتر از سوی نزدیکان صورت می گیرد. لازم نیست که اشغال شده باشد. لازم نیست که مویش زرد باشد. ظالم ممکن از خود ملک مظلوم باشد. سراسر آسیا و افریقا و امریکای جنوبی را قهر و زور در دست دارد.

امریکا و اروپا از این کلام بعید نیستند. با وجود اینکه ممالک دیموکراتیک هستند هنوز هم استعماری هستند. بلی اشکال استعمار تغییر کرده است. لاکن تا حالا استعماری هستند. مکانت جنگ های زمان فارس و رومان را جنگ های وحشی امریکا و انگلستان و فرانسه و روسیه و صرب و غیر شان گرفته است. امریکا در هیروشیما و ناگاساکی در ششم اگست ۱۹۴۵ بیشتر از دو صد هزار نفر را قتل کرد. پنج ماه قبل از آن در نزدهم مارچ ۱۹۴۵ امریکا هشتاد هزار مردم بی گناه جاپانی را با بم های ناپالم توسط طیاره های بی ۲۹ قتل کرد. لاکن شهرت نیافت چون موضوع بم اتومی بر رویش پرده انداخت. امریکا یک و نیم ملیون عساکر چینایی و کوریایی و یک ملیون مردم عام را در جنگ کوریا در سال ۱۹۵۰ قتل کرد. بیشتر از آن، امریکا در جنگ ویتنام از سال ۱۹۶۳ تا سال ۱۹۷۵ سه الی چهار ملیون ویتنامی را قتل کرد. آن وحشی ترین جنگ در تاریخ بود. غیر آنچه را که در عراق و در افغانستان و در غیر آن دیدیم.

چنین حالت را در زمان جاهلیت اولی نشنیده بودیم. جنگ های صرب و جنگ های روسیه و جنگ های هند همه جنگ های رهیب بودند. و با تأسف شدید مقتولین شان همه مسلمانان بودند. حتی وقتی که امریکا و غرب برای زدن صربیه جمع شدند. در آنجا هزاران بم های یورانیوم شعاعی را انداختند. که طوری که محاسبه شده است اثر بد آن برای ملیارد ها سال باقی خواهد ماند. یعنی تا وقتی که عمر زمین باقی مانده باشد. این جرم است به نهایت آن. بت پرستی در عالم به حالت مرگبار رسیده است. اغلب بشر در جهان بت پرست هستند. اگر مردمِ جهان را بر مسلمانان و نصاری و یهود و بت پرستان تقسیم کنیم. نسبت بت پرستان بیشتر از همه است. هزار ملیون در هند گاو و درخت و موش و دیگر چیز ها را پرستش می کنند. یک هزار و سه صد ملیون در چین وجود اِلهَ یعنی معبود بر حق را تماماً منکر اند. کاملاً کمیونیست و ملحد هستند. روسیه از این اعتقاد بعید نیست ولی اکثر مردم آن ملحد نیستند

بودایی در جنوب شرق آسیا و جاپان بسیار انتشار پیدا نموده است. در افریقا قبایلی زیادی موجود اند که همه بت پرست هستند. و بت و درخت و ستاره گان را پرستش میکنند. سبحان الله حتی در بلاد اروپا و امریکا مردم بسیار زیادی اند که نصاری محسوب میشوند که حالا ملحد شده اند. امریکا و فرانسه و آلمان همه ایشان علمانی یا سکیولر یا بی دین شده اند. ترکیه و تونس و بعضی دیگری از ممالک اسلامی می گویند ما هم عِلمانی یا سکیولر هستیم. حالاتی را می بینیم که خود شیطان خواب آنرا نمی دید.

در ممالک مسلمانان مردم شیطان را پرستش می کنند. تخیل کنید! شیطان خودش توقع نداشت که مردم او را پرستش کند. رسول (ص) میفرمودند: شیطان درین زمین شما مأیوس شده است لاکن به آنچه راضی شده است که شما آنرا حقیر می شمارید. حالا همان شیطانی که مأیوس شده بود توسط بعضی پسران و دختران پرستش میشود. امری که عقل تخیل آنرا کرده نمی تواند. و دیگر اینکه آیا

احساس نمی کنید که دنیا در این عصرِ خود، و نه تنها عالم اسلامی در گردابِ نا پیمودنی در حالت غرق شدن است؟ آیا احساس نمی کنید که مسلمانان به اسلام احتیاج دارند؟ بلکه احساس نمی کنید که غیر مسلمانان به اسلام احتیاج دارند؟ آیا احساس نمی کنید که امریکا و اروپا و آسیا و افریقا به این دین احتیاج دارند؟ دنیا قبل از بعثت نبوی شریف به حدی به سیر قهقرا یی و هدر رسیده بود که رسول الله (ص) آنرا تعبیر نمودند که الله سبحانه و تعالی به اهل زمین نظر انداخت پس عرب اش و عجم اش را مقت یعنی از آن شدیداً تنفر نمود. به جز از بقایائی از مردم اهل کتاب. میترسم که عالم سر از نو به حالتی از سیر قهقرایی و ضیاع و هدر رسیده است که رب ما از آن تنفر خواهد نمود به جز از بقایای از مؤمنین.

ما به بعثت جدیدی احتیاج داریم طوریکه جهان قبل از رسول الله (ص) بآن احتیاج داشتند. لاکن بعد از رسول الله (ص) دیگر نبی نیست. و بعد از اسلام دیگر دینی نیست. پس بیرق را که حمل می کند اگر ما نکنیم؟ و که مردم را تعلیم خواهد داد اگر ما ندهیم؟ و که از دستان مظلومین و مجبورین و بی وطن و بیخانه و در ماندگان و دردمندانِ این زمان بگیرد اگر ما نگیریم. ربعی ابن عامر (رض) این وظیفه را خوب فهمیده بود و آنرا به بساطت ولی با عمق شدید گفت: الله ما را فرستاده است، (توجه کنید) گفت ما را. (پس ما مسؤلیت انبیاء را داریم). گفت الله ما را فرستاده است که بنده ها را از پرستش بنده ها به پرستش رب بنده ها بکشانیم. (همه ای بنده ها نه تنها در ممالک مسلمانان بلکه در روسیه و امریکا و اروپا و آسترالیا و همه ای دنیا). و از جَور دیگر ادیان به عدل اسلام و از تنگی دنیا به وسعت دنیا و آخرت بکشانیم. اگر ما آن نسلی باشیم که حقیقت این وظیفه ای کریم و شریف را بفهمیم. و در نقش قدم های رسولِ خاتم (ص) در بنای امت اش و دعوتِ ملت ها با دین پاکیزه و خالص حرکت کنیم. اگر ما آن نسل باشیم. پس خواهیم رسید انشاء الله. و از آموختن حیات رسول (ص) استفاده ای اعظمی خواهیم نمود.

اما اگر ما آن نسل نباشیم پس از بیم الهی شدید که میفرماید: وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَايَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ. و اگر روگردان شوید بدل آورد گروه دیگر را غیر از شما باز نباشند آن جماعت مانند شما. (محمد ۳۸) با این نظرِ آگاه به قیمت این دین در حیاتِ تمام جهان انشاءَ الله برادنم شروع میکنیم در فهم سیرت حبیب محمد (ص). فَسَتَذكرونَ ما أَقولُ لكُم و أُفَوِضُ أَمري اللهِ اِن اللهَ بصيرٌ بِالعِبادِ أَقولُ قَولي هذا و أَستَغفِرُ اللهَ لي و لَكُم و جَزاكُمُ اللهُ خيراً كثيراً.